

بررسی روند رابطه معماری، طبیعت و انسان

مریم اصغری کلجاهی¹، بهرام سیاوش پور²

1- دانشجوی کارشناسی ارشد معماری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شاهرود، (Asghari_architecture@yahoo.com)

2- استادیار، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شاهرود، (bsiavashpor@hsu.ac.ir)

چکیده

در این مقاله به بررسی رابطه معماری، طبیعت و انسان که در توسعه های اخیر مورد غفلت قرار گرفته، پرداخته شده است. رابطه ای که در گذشته به خوبی پاسخ نیازهای جسمی و روحی انسان را برآورده می کرد که در حال حاضر توسعه صنعت و رشد تفکرات دنیا گرایانه خساراتی را به طبیعت، معماری و در نهایت خود انسان وارد نموده است. انسان همواره جزء لاینفک نظام اکولوژیک جهان می باشد که در جهت تکامل، عوامل و شرایطی در رشد و تعالی اش تاثیر گذار می باشد. انسان مجموعه پیچیده ای است از روح، ذهن و جسم. همان طور که جسم آدمی نیازمند غذا می باشد، ذهن و روح او نیز برای رسیدن به آرامش طالب عناصری است. در قرون اخیر با توجه به زندگی ماشینی و ساختمان های سر به فلک کشیده، انسان برای روح خسته و آرامش طلب خویش نیاز به طبیعت و جلوه های زیبای آن را بیش از گذشته احساس می کند. آن چه که در معماری امروزی بروز مشکل نموده است، تفکرات مدرن می باشد که رابطه انسان و طبیعت را تضعیف کرده و معماری شهرهای امروز را تهی از طبیعت پیش روی انسان عصر تکنولوژی قرار داده است. تحولاتی که در دوره های اخیر باعث شده با رشد فزاینده ای پیش به سوی صنعتی شدن برویم، آدمی را در مقابل طبیعت قرار داده است و رابطه بشر با طبیعت را مختل کرده است که این خود تهدیدی برای تعادل زندگی بشر محسوب می شود.

واژه های کلیدی: طبیعت، انسان، معماری، محیط، فضا

مقدمه

انسان با طبیعت زیسته و می زید و در عین حال برای حیات بهتر خویش در آن معماری می کند. در واقع در رابطه تنلیت انسان و طبیعت و معماری است که درک چگونگی استفاده از طبیعت در ساخت محیط های انسان ساخت خود را جلوه می دهد. در طول تاریخ، بشر همواره تلاش داشته است تا با بهره گیری و یادگیری از طبیعت به عنوان مادر هستی به تجربه های جدیدی دست زند که امکان زیست بهتر و کار آمدتر او را میسر می کرده است (محمودی نژاد، 1388: 121). علم گرایی انسان به همراه انسان گرایی او نوعی "خود پرستی" را تداعی و جلوه گر می نماید که از مهم ترین عوامل سلطه جویی انسان قرون اخیر نسبت به طبیعت است (نقی زاده، 1384: 75). با پیشرفت علم (science) و توسعه ی تکنولوژی، سلطه ی سوداگرانه و قهر آمیز انسان بر طبیعت به عنوان یکی از مهم ترین اهداف عملیاتی تمدن صنعتی مدرن ظاهر شد که نه تنها غریبان بر آن پای فشرده و در آن

راه گام سپردند بلکه جوامع جهان سوم که تمدن غرب را الگو و آرمان خویش قرار داده بودند به دنباله روی از آن ها پرداختند (نقی زاده، 1384: 74). طبیعت به عنوان محل حیات و محیط زندگی انسان سال هاست که در پی تمرکز انسان بر علم تجربی و حسی، به همراه غفلت وی از قانون مندی حاکم بر آن که ناشی از بحران معنویت جامعه ی بشری است، دچار بحرانی جدی شده است. بحرانی که به شهرها سرایت نموده و حیات جامع و انسانی انسان را تهدید می کند (نقی زاده، 1384: 159-158).

ارتباط انسان و طبیعت

در طول تاریخ، برای انسان سنتی چه غربی و یا شرقی و یا هر دین و آیینی، طبیعت جنبه ای از تقدس داشت. آب، درخت، کوه و بسیاری از مظاهر طبیعت دارای ارزش والایی بوده حتی دخالت در آن ها از دیدگاه شرقیان گناه شمرده می شده است. همچنان که تمدن و مظاهر مربوط به آن در قرون سیزده و چهارده میلادی شروع به تحول می کند، توجه به طبیعت به عنوان عاملی در جهت رستگاری انسان کنار گذاشته می شود و مقدس بودن طبیعت و احترام گذاردن به آن عامل مهمی در حفاظت آن بود به تدریج اهمیت خود را از دست می دهد (امین زاده 1377). «طبیعت» همواره به مثابه «سیستمی» از اجزا و عناصر فرض شده است که در کلیت برآمده از کنار هم گذاری اجزایش به عنوان نمونه ای متعالی از یک کلیت به هم پیوسته قلمداد شده است. در واقع باید گفت طبیعت سیستمی نظام وار و هماهنگ از زیر مجموعه های به هم پیوسته و هماهنگ است که در راستای هدف هستی که آفریدگار هستی در وجود طبیعت به ودیعه نهاده است گام برداشته و بدون دخالت انسان نیز گام بر خواهد داشت (محمودی نژاد، 1388: 161). در مقوله ی رابطه ی انسان و طبیعت می توان گفت که یکی از وجوه مغفول در توسعه های اخیر اهمیت معنوی و روحانی تماس با طبیعت برای انسان در محیط زندگی و زندگی روزمره ی خویش می باشد. این وجه معنوی با رشد تفکرات دنیا گرایی به نسیان سپرده شده و با توسعه ی صنعت و تمرکز بر حد اکثر بهره وری اقتصادی به اوج خود رسید. به بیان دیگر با ظهور انقلاب صنعتی و گسترش صنعت تا دهه های اخیر تمرکز اصلی بر کسب حداکثر بهره اقتصادی از طبیعت و منابع طبیعی متوجه بود بدون این که به خساراتی که در اثر این تفکر به طبیعت و به تبع آن به محیط های شهری و در نهایت به انسان وارد می شد توجهی جدی مبذول گردد. در واقع انسان دوره ی صنعت از این اصل اساسی غافل ماند که جهان در حال تعادل می باشد و مهم ترین وظیفه ی او (لا اقل برای بقای خودش) حفظ این تعادل است، چرا که در صورت خدشه به این تعادل اولین کسی که آسیب خواهد دید، خود او خواهد بود (نقی زاده، 1384: 234).

ارتباط و تماس انسان با طبیعت و حفاظت از محیط زیست از جنبه های مختلفی واجد اهمیت است که یکی از مهم ترین این جنبه ها که علاوه بر اهمیت مادی واجد ارزشی معنوی و روانی نیز هست ایجاد احساس ارتباط با گذشته و پیوند با آینده در انسان است. این نیاز تا جایی است که حتی گروه ها یا تفکراتی (مثل مدرنیسم) که فرهنگ و تاریخ را نفی می کند برای پاسخ گویی به این نیاز اساسی انسان، توسعه ی موزه ها را در دستور کار خویش قرار داده است. ... انسان ها همواره مشتاق و در پی ارتباط با گذشته ی خویش هستند. یکی از مهم ترین آثاری که می تواند این ارتباط را به نحو مطلوب برقرار نماید، فرهنگ و محیط زندگی انسان هاست. فرهنگ نیز به نوبه ی خود شامل اجزاء و عناصر متعددی است که نقش جملگی آن ها در تداوم حیات انسان و فعالیت های او نقشی یگانه است. نه تنها یکی از اجزاء فرهنگ، باورها و اعتقادات مردم نسبت به محیط خویش است، که عناصر طبیعت نیز بسیار متنوع و گسترده هستند (نقی زاده، 1384: 134).

امروزه در نظریه های بسیاری از متفکران مانند فیلسوفان، معماران و طراحان محیط از یک نوع هستی شناسی نوین سخن به عمل می آید که در آن رابطه ی هماهنگ میان انسان و طبیعت، احیای سرشت انسانی و یافتن قواعد موجود در طبیعت جستجو می شود. این بازگشت در نظریه های معاصر به طور عمده توسط بازگشت به دیدگاه ارگانیک شناخته شده است. طبیعت در این نظریه ها به عنوان یکی از مظاهر رابطه ی میان انسان با محیط مطرح شده است. در معنای دقیق تر، طبیعت امروزه به موضوع یا عینیتی تبدیل شده است که انسان قصد نجات دادن آن را دارد (نور محمدی، 1388).

سه موضوع اصلی مورد نظر برای تبیین رابطه ی انسان و طبیعت یا الهام از طبیعت عبارتند از: تعالی حیات انسان، نیاز انسان و کامل کردن طبیعت.

- تعالی حیات انسان

هدف غایی حیات انسان طبق تعالیم اسلامی عبارت از رسیدن به قرب الهی و کمال معنوی است. بنابر این فعالیت های انسانی بایستی به گونه ای تنظیم و هدایت شوند تا همواره انسان را در طی مسیر در صراط مستقیم و به سمت هدف تعیین شده ی حیاتش یاری نمایند که یکی از مهم ترین آن ها رابطه ای است که انسان می تواند با طبیعت برقرار نماید. طبیعت و عناصر طبیعی با معانی نمادینی که در خویش مستتر دارند به همراه قوانین الهی خویش همواره می توانند به صورت هادی و راهنما و ابزار شناختی عمل نمایند که انسان را به ارزش ها و اصول متذکر می گردند. بنابر این رابطه ی انسان با طبیعت بایستی رابطه ای باشد که در وهله ی اول به کمال انسان توجه داشته باشد که البته در همین جهت، استکمال طبیعت را نیز مد نظر خواهد داشت (نقی زاده، 1384: 161-160).

- نیاز انسان

نگاهی اجمالی به ویژگی های حیات مادی و معنوی انسان نشان می دهد که انسان از جهات متعددی نیازمند تماس با طبیعت و بالتجیه لزوم حفظ و بقای آن است. این نیاز را می توان در دو قلمرو متفاوت مورد بررسی قرار داد: قلمرو معنوی و قلمرو مادی. در مورد جنبه ی مادی حیات، نیاز انسان به طبیعت امری کاملاً بدیهی و محسوس و کمی است و به ویژه با اشکالاتی که در سده های اخیر و در اثر بهره گیری بی رویه از طبیعت و تخریب آن توسط انسان بروز نموده است، برای جملگی ابنای بشر کاملاً ملموس می باشد. نیاز انسان به طبیعت در قلمرو معنوی حیات، که متأسفانه ابعاد آن کاملاً روشن و واضح و به راحتی کمیت پذیر نمی باشد، موضوعی کیفی است که در گذشته و توسط جوامع دینی کاملاً مورد توجه بوده اند ولی در قرون اخیر به فراموشی سپرده شده اند. ناگفته نماند که بخشی از این جنبه نیز که به حوزه ی روان انسان مربوط می شود همچون آرامش بخشی و زیبایی، در دهه های اخیر مورد توجه قرار گرفته است، لکن جنبه ی معنوی و روحانی رابطه ی انسان و طبیعت همچنان در محاق غفلت مستور است. این جنبه از نیاز های انسان در مقولاتی همچون زیبایی، تلطیف خشونت و صلبيت محیط مصنوع، تذکر دهی، ایجاد زمینه ی آرامش و تفکر قابل دسته بندی می باشند که در جهت استفاده از طبیعت برای پاسخ گویی به آن ها، حفاظت از طبیعت و تامین ارتباط مناسب و نزدیک انسان با آن ضرورت دارد (نقی زاده، 1384: 161).

- کامل کردن طبیعت

یکی از اهداف مترتب بر حیات و حرکت طبیعت، اصل کمال جویی آن است. این اصل به نحوی در سراسر کائنات جاری و ساری است که می توان گفت: جملگی اشیا کمال جو بوده و از یکدیگر نیز مراقبت می نمایند تا هیچ جزء و عنصری از مسیری که برایش معلوم شده است تخطی ننماید. علامه طباطبایی علاوه بر اشاره به میل طبیعت به کمال، در مورد مراقبت عناصر طبیعی از یکدیگر می فرماید: "هر موجودی در ضمن نظام وجودی خاص خود، حرکت می کند و اگر از خط معینی که سایر ارباب برای او معین کرده اند منحرف شود به اختلال نظام آن ها منجر خواهد شد و این، درگیری یک موجود است با نظام علل و اسباب. در این حال سایر ارباب هستی یعنی اجزاء دیگر عالم وجود به پا می خیزند تا کار این موجود را تعدیل کنند و آن را به خطی باز گردانند که با آن ها سازگار باشد و شر را از خود دفع کنند. اگر این جزء هستی که از راه راستی که برای او ترسیم کرده اند منحرف شده به استقامت گرایید که چه بهتر، وگرنه اسباب خرد کننده ی طبیعت و مصیبت ها و بلاهای نازله، پیمانش خواهند ساخت و این یکی از نوامیس کلی طبیعت است". همچنین علامه جعفری نیز با بیان عقاید مکاتب مختلف در مورد کمال جویی و رو به سوی تکامل داشتن هستی، به این نکته ی مهم اشاره می کند که در میان عقاید مختلف، عقیده ی صریح به عدم حرکت هستی به سمت کمال دیده نشده است. علی ایحال با عنایت به تأثیری که انسان در دگرگونی عناصر طبیعی و ترکیب و تبدیل آن ها دارد می توان گفت که در جهت کمال بخشیدن به طبیعت، انسان نقشی بنیادین ایفا می نماید. در جهت این کمال بخشی انسان بایستی اصولی را ملحوظ دارد که بسیاری از این اصول ماخوذ از فرهنگ اسلامی می باشند. مهم ترین این اصول را می توان تحت عناوین اجتناب از اسراف و تبذیر، توجه به اصل شکر عملی در بهره گیری از نعمات الهی، سعی در عمران و آبادانی زمین، اجتناب از فساد در زمین و از این قبیل ارزش ها طبقه بندی نمود، که تخطی از آن ها به نحوی عامل بازدارنده ای در کمال و رشد طبیعت هستند (نقی زاده، 1384: 162-161).

محیط

«محیط» مفهومی است پیچیده و مرکب که ابعاد گوناگون دارد. داده های فضایی، جنبه های اجتماعی، فرهنگی، فیزیکی، معماری، نمادی، جغرافیایی، تاریخی و زیستی از ابعاد مهم محیط محسوب می شوند. در پژوهش هایی که متخصصان روان شناسی محیط یا اکولوژیک انجام می دهند، به ویژه به ابعاد فیزیکی - معماری و همچنین نمادی و زیستی توجه خاص مبذول می شود (مرتضوی، 1380: 31). محیط فیزیکی و کالبدی زندگی انسان متشکل از دو بخش اساسی است یکی طبیعت و دیگری آن چه که انسان می سازد (نقی زاده، 1384: 46). بدیهی است که به هیچ وجه انسان از محیطش جدا نیست. آدمی جزئی از نظام اکولوژیک است ولی او از لحاظی جزء طبیعت و به لحاظی دیگر صاحب طبیعت است. او هم مالک است و هم مملوک، در این نظام هم نافذ است و هم تحت نفوذ، هم دهنده است و هم گیرنده، هم موثر است و هم تحت تأثیر و روابطش پیچیده تر از آن است که بتوان او را از کل مجموعه ی محیط بیرون کشید و جدا نگریست (محلای، 1376: 19). همان طور که جنس کل محیط بر روی ادراک ما از فضا اثر می گذارد، بافت و جنس سطح محیط نیز بر نوع ادراک موثرند (پورگ کورت، 1390: 141). کیفیت هیجانی و عاطفی محیط مهم ترین بخش رابطه ی فرد با محیط است زیرا کیفیت عاطفی محیط که عامل اصلی در تعیین خلق و خو و خاطرات مرتبط با یک موقعیت است می تواند بر سلامتی و تندرستی فرد اثر بگذارد (مک اندرو، 1387: 72).

فضا

فضا، بخش مهمی از چیزی است که آن را "بستر رفتار" می‌نامیم و در آن رفتار می‌کنیم (لاوسون، 1391: 23). هر مکان شامل فضا، محتویات محیط‌های اطراف و فعالیت‌های مردم است (لاوسون، 1391: 24).
... در وهله‌ی اول ظاهر بصری فضا را می‌بینیم. پردازش حس‌های بصری و ادراک محیط اطراف، حاصل تعامل پیچیده‌ی چشم و مغز است. ویژگی‌های فردی انسان به گونه‌ای است که بیش از دو سوم بافت‌های عصبی ورودی به سامانه‌ی اعصاب مرکزی، از چشم‌ها می‌آیند و حس‌های بصری بر مجموعه‌ی بقیه‌ی ادراکات غالبند! به همین دلیل در فرهنگی با غلبه‌ی حس بصری زندگی می‌کنیم و درک فضا از طریق احساس صدا، مزه و لمس به آسانی به فراموشی سپرده می‌شود. در واقع ادراک چیزی بیش از احساس صرف است (لاوسون، 1391: 45). باید پذیرفت که بیشترین اطلاعات فضا از طریق بینایی دریافت می‌شود (لاوسون، 1391: 46).

مفهوم انسان

همه انسان‌ها از طبیعت ریشه می‌گیرند و وابسته به طبیعت هستند، بنابراین همه جا یکی هستند. در نخستین آثار ظهور و پیدایش انسان چه در دوره نوزادی، چه در میان وحشی‌ترین مردم و چه در میان اقوام متمدن هیچ کیفیتی که موجب بروز ویژگی‌های برتر و یا فروتر گردد، وجود ندارد. به نظر می‌رسد که توانایی پیشرفت یکسان است و هوش، عاملی است که بعداً مورد استفاده قرار گرفته است. درست مانند توانایی او در تمرین کردن به میزان زیادی به شرایطی که جامعه در آن قرار دارد، بستگی دارد. در این حالت ذهن او بیشتر خود را با محیط تطبیق می‌دهد و نظم و فرهنگ را از آن دریافت می‌کند (گلپروور فرد، 1388: 161-162).

انسان موجودیتی دو بعدی است و یا به بیانی بهتر موجودیتی ما بین دو بعد است. و این موجودیت در زیست و در ساختارهای زیستی و در فضای زیستش بروز می‌یابد. لذا معماری و محیط‌معمار در حیات مادی و معنوی انسان سهیم هستند. و نیز معماری برای آن که بتواند هنری «انسانی» باشد؛ لازم است تا در کنار تامین نیازهای طبیعی (فیزیکی)، نیازهای اساسی قومی (فرهنگی و معنوی) را نیز بر آورده سازد (اختیاری، 1390). انسان موجودی پیچیده است که دارای انگیزش‌های مادی، روحی و معنوی گوناگون و متفاوت می‌باشد (مطلبی 1380). بنا بر اصل ثنویت در ذات بشر دو جنبه مادی و معنوی را در وجود انسان می‌توان نام برد. انسان موجودی است مادی و از این جهت در طبیعت زندگی می‌کند، به عبارت دیگر انسان موجود طبیعی مادی است میان کلیه موجوداتی که تجمع آن‌ها طبیعت را ساخته‌اند در عین حال انسان موجودی است که می‌تواند هستی خود را حتی در مقابل طبیعت در عالم تصور آورد (جمالپور 1354).

معماری

معماری غنی‌ترین بیانگر فرهنگ و تمدن دوران شکل‌یابی خود بوده است، گامی است فراگیر از ازل معنی تا نهایت ریاضی و بینابین این دو، بهره‌ور از مباحث انسانی، هنر و علوم و فنون گوناگون (گلپروور فرد، 1388: 206). معماری نه تنها در واقعیت متصل به محیط است بلکه در دنیای خاطرات ما نیز چنین است (بورگ کورت 1390، 130). معماری در محیط شکل می‌گیرد و محیط دارای ویژگی‌های جغرافیایی، ساخته شده و فرهنگی است که با هم رابطه‌ای درونی دارند (لنگ، 1386: 117). از این رو، شناخت کلیه عوامل محیطی، جغرافیایی و انسانی برای پی‌ریزی بنیان‌های تأثیرگذار بر کالبد ضروری است (وایت، 1385: 9).

رابطه‌ی انسان، طبیعت و معماری

برای درک رابطه‌ی ساختمان با محیط ابتدا بایستی به دیدگاه انسان در مورد محیط و یا به طور کلی نسبت به طبیعت، نظر داشت. اساس ساختن، دست‌اندازی به طبیعت است. نوع این دست‌اندازی ارتباط بسیار نزدیک با طرز تفکر انسان در مورد طبیعت دارد. در بسیاری از فرهنگ‌های شرقی، ارتباط کاملاً نزدیکی بین انسان و طبیعت وجود داشته و امروزه نیز گاهی این ارتباط به چشم می‌خورد. انسان خود را جزئی از طبیعت می‌داند و به این دلیل در ارتباطی چندگانه با آن بوده است. این ارتباط نزدیک، هم به انسان و هم به طبیعت امکان ادامه زندگی می‌دهد. چنین ارتباطی بین انسان و طبیعت در جوامع غربی نیز وجود داشته اما بعدها جهان بینی مسیحی آن را تغییر داد. این ارتباط دوگانه از طریق مسیحیت تبدیل به یک ارتباط مثلث شد: بر اساس این تفکر، خداوند طبیعت را خلق کرده و بشر بایستی از آن استفاده کند. در شرق آسیا آن چه خدایی بود علی‌رغم مافوق طبیعی بودنش در ارتباط نزدیک یا حتی در یگانگی با طبیعت قرار داشت (بورگ کورت، 1390: 146-147).

انسان کاشف طبیعت و عامل برقراری تداوم و پایداری آن است. این انسان است که به طبیعت معنا می‌بخشد و با همدلی فزاینده و پر دامنه‌ی خود می‌تواند رازهای نهانی طبیعت را (که بی‌شک همان رازهای فطری اوست) دریابد. قرن هاست که انسان با

طبیعت زیسته است و برای تامین نیازمندی های جسمی و روحی خود به طبیعت گرویده است. طبیعت و جلوه های آن همچنین منبع بی پایان الهام برای انسان بوده است. انسان، در خلاقیت های سترگ خود همواره مدیون و مرهون طبیعت بوده است. طبیعت بیش از آن که به انسان عقل گرا در برآورده سازی نیازهای کمی و تکنیکی کمک کند، نیازهای روحی و حسی او را پاسخ گفته است (محمودی نژاد، 1388: 391). ارتباط میان نوع نگاه انسان به طبیعت با محتوای معماری ساخته شده، به روشنی نمایان بوده و نیازمند بررسی است. در مجموع می توان عنوان کرد که محتوای معماری موضوعی بنیادین است که وظیفه تدبیر فرم و ماده معماری را بر عهده دارد. جایگاه آن در معماری همانند جایگاه سرمنشا در تفسیر طبیعت بوده و زمانی که خالق اثر هنری به دنبال هماهنگی با طبیعت باشد باید به ارتباط محتوا با این معنی از طبیعت بپردازد تا آن چه که خلق می کند جزئی از طبیعت باشد همان گونه که خود انسان در این تفکر جزئی از طبیعت شناخته می شود. بنابراین برای شناخت کیفیت ارتباط معماری و طبیعت لازم است تا سیر تحول رابطه انسان و طبیعت نیز بررسی گردد (فلاح و شهیدی 1389).

نظریه ی سیر تناوبی و پیشرفت زنده ی تاریخ (نظریه ی ابن خلدون) سیر تکاملی بشر همانند موجودی زنده رشد کرده و به بلوغ می رسد و در نهایت می میرد. این سیر تکاملی در مورد تمام تمدن ها می تواند صحیح باشد (محمودی نژاد، 1388: 123). ... ارتباط اصیلی میان انسان و طبیعت بر اساس امری درونی یعنی فطرت و سرمنشا پایه ریزی شده است؛ بدین ترتیب زمانی معنای اصیل طبیعت قابل فهم و درک خواهد بود که در حوزه ادراکات انسانی قرار بگیرد. معماری از جمله مقولاتی است که معنای طبیعت را برای انسان قابل درک کرده و وی را بر پایه تعاریف انسان- طبیعت- معماری برای بهره مندی از طبیعت یاری می کند (فلاح و شهیدی 1389).

در یک تقسیم بندی کلی رابطه ی انسان با طبیعت در حالت نخست، مذهبی و کیهان شناسی است به گونه ای که محیط حاکم بر انسان است و انسان کمتر از طبیعت اهمیت دارد. در حالت دوم، رابطه ی همزیستی وجود دارد؛ انسان و طبیعت در وضعیت متعادل قرار دارند و انسان خود را نسبت به خداوند مسئول طبیعت و زمین می شمارد و در حالت سوم، ابتدا انسان کامل کننده و تعریف کننده ی طبیعت است، سپس خلق کننده و سرانجام تخریب کننده ی طبیعت است. در دو وضعیت نخست رابطه ی انسان و طبیعت، فردی است و انسان همراه با طبیعت تعامل می کند، در حالی که در مورد سوم، طبیعت به آن چیزی اطلاق می شود که بر روی آن کار می شود و مورد بهره برداری قرار می گیرد (Rapoport, 1969,75). اما امروزه مفهوم طبیعت معنای اصیل و کامل خود را زمانی به دست خواهد آورد که هر سه مفهوم مورد توجه قرار گیرد و به این صورت "تمامیت طبیعت" خود را نشان می دهد (فلاح و شهیدی 1389).

این تقسیم بندی به طور مشابهی در نظریه ی آگوست کنت در رابطه با سیر معرفت در تاریخ بیان شده است. مطابق این نظر، سه دوره ی متفاوت دوره ربانی، دوره متافیزیک و دوره علمی از یکدیگر قابل تفکیک می باشند. در دوره ی نخست، انسان تحت حاکمیت عالم فرا طبیعی است و همه ی امور مستند به اراده ی خدایان می باشد. دیدگاه جوامع ابتدایی، تمدن های کهن شرقی و یونان باستان را تا پیش از قرن ششم پیش از میلاد می توان در این دوره قرار داد. در تفکر متافیزیک، انسان به جهان مداری معتقد است و انسان نسبت دیگری با عالم پیدا می کند؛ هر چند که با مسیحیت قرون وسطی، تحولاتی در این تفکر رخ می دهد. در دوره ی سوم که حاکمیت پوزیتیویسم یا دوره علمی است و نقطه ی شروع آن را می توان از دوره ی رنسانس تا عصر حاضر در نظر گرفت، انسان با بهره گیری از نیروی عقل، خود را مرکز جهان می پندارد و به شناسایی قوانین طبیعت مبادرت می ورزد (مددپور 1377). در دوران رنسانس با وجود این که دیدگاه مکانیکی جایگزین نگرش ارگانیسم انسان شده است، اما بسیاری از نظریه های رمانتیک ها در واکنش نسبت به دیدگاه های مکانیکی و نوع نگاه به طبیعت قابل تامل است (نورمحمدی 1388).

وابستگی انسان به طبیعت سال هاست که شناخته شده است. هگل «فلسفه ی تاریخ» خود را با بحثی در مورد «پایه های جغرافیایی تاریخ جهان» آغاز می کند و بر آن است «گونه ی طبیعی محل را که به سختی به گونه و خصلت مردمی که از آن خاک برآمده اند، مرتبط است»، تعریف کند. این خصلت متضمن شیوه ی ظهور مردم و نیز چگونگی یافتن مکان از سوی آن ها در تاریخ جهان است. «هر دو مفهوم «اقلیم» را در معنای کل محیط طبیعی و انسان - ساخت مطرح ساخته و زندگی انسانی را به عنوان «اقلیم» مشخص می ساخت. با این حال اضافه کرده که اقلیم، انسان را «مجبور نمی کند»، بلکه «متماثل کرده» و «مهیا می سازد» (شولتز، 1388: 237).

ارتباط با طبیعت در طول تاریخ

بشر در طول تاریخ تلاش کرده است تا سلطه ی خود را بر طبیعت گسترش دهد و در این راستا به پیشرفت هایی دست یافته است، اما از جهت درک ابعاد معنوی طبیعت، نه تنها پیشرفتی قابل توجه نداشت، بلکه سیر نزولی نیز داشته است. از این دو بعد، ارتباط با طبیعت را به چهار دوره ی تاریخی می توان تقسیم بندی کرد: (محمودی نژاد، 1388: 124).

1. طبیعت و الگوواره ی ارگانیسم (دوره ی شکار یا عصر حجر) (Organic)

- در این دوره انسان تحت سلطه ی طبیعت قرار داشت و طبیعت بر تمام ابعاد زندگی او مسلط بود. انسان به دنبال تامین نیازهای خود؛ یعنی نیازهای امنیت و بقا بود (محمودی نژاد، 1388: 124). دوره ای که انسان ها در مقابل طبیعت ناتوان و نسبت به آن متعهد بوده اند (محمودی نژاد، 1388: 100).

2. طبیعت و الگوواره ی فراارگانیک (Hyper Organic)

-
 توقع انسان از حوزه ی امنیت به حوزه ی آسایش می رسد. انسان قادر به تحمل ناملايمات نیست و در صدد هماهنگ کردن «طبیعت با خود» و یا «خود با طبیعت» بر می آید (هم سو کردن طبیعت و خود به نفع هر دو) (محمودی نژاد، 1388: 125). در دوره ی دوم که تا ظهور انقلاب صنعتی ادامه دارد، انسان ها در یک تقابل سازنده با طبیعت قرار دارند. جوامع دینی و طبیعی سنتی احترام خاصی برای طبیعت و منابع آن قائل هستند. در این دوره استفاده و بهره برداری از طبیعت با یک اصول مشخص و در حد نیاز می باشد و تخریب جدی وارد طبیعت نمی شود (محمودی نژاد، 1388: 100).

3. طبیعت و الگو واره تسلط بر طبیعت (دوره ی انقلاب صنعتی)(High Technologic)

-
 دوره (دوره ی انقلاب صنعتی) توقع بشر فراتر از امنیت و آسایش رفته، رفاه و لذت طلبی را دنبال می کند. انسان در صدد حداکثر بهره برداری از طبیعت به نفع خودش است و زمینه آسیب رساندن به طبیعت را فراهم می آورد. «در این حالت، طبیعت به عکس نسبت پیشین، دیگر تعامل دو سویه و برابر با انسان را نمایندگی نمی کند، بلکه به شدت منفعل از اعمال یک سویه ی انسان قرار می گیرد.» (محمودی نژاد، 1388: 127). با ظهور انقلاب صنعتی و ارائه تفکرات جدید در خصوص دین و انسان و جهان هستی، انسان ها خود را مالک بی چون و چرای جهان هستی می پندارند. انسان ها در جهت بازدهی حداکثر اقتصادی و مادی را مدنظر قرار داده و در این راستا، بهره گیری محدود از طبیعت و تخریب منابع طبیعی به شدت ادامه دارد (محمودی نژاد، 1388: 100).

4. طبیعت و الگوواره شبه ارگانیک صنعتی (Techno Organic)

-
 رفاه در این دوران وجود دارد، اما درک از آسیب های زیست محیطی بالاتر رفته است. جامعه جهانی در صدد سازگاری صنعت با طبیعت بر آمده است (محمودی نژاد، 1388: 128). اما در دوره ی اخیر، بشر به این تجسم رسیده است که انهدام طبیعت و تخریب منابع آن نتیجه ای جز انقراض نسل بشر و انهدام کره ی حیات نخواهد داشت. از این رو، در این دوره اخیر اصلاحاتی در نحوه ی برخورد با طبیعت آغاز شده است. البته باید به این نکته مهم توجه شود که هر منطقه و ناحیه ای تنها به آن منطقه و ناحیه تعلق نداشته، بلکه به جامعه ی بشری تعلق دارد (محمودی نژاد، 1388: 100).
 انسان معاصر با پی بردن به اشتباهات گذشته ی خویش، در نحوه ی عمل خود در موضوعاتی هم چون بهره گیری از منابع طبیعی، چگونگی برخورد با طبیعت، روند توسعه های شهری، ویژگی های محیط زندگی انسان، ارتباط انسان با طبیعت و محیط مصنوع، ارتباط انسان با ساخته های خویش، رابطه ی انسان ها با یکدیگر و بسیاری موارد دیگر که جملگی ناشی از جهان بینی و تفکر غالب بر جوامع مدرن بوده است، دست به اصلاحاتی زده است (نقی زاده، 1384: 190).

ارتباط معماری و طبیعت

معمار

ی مبتنی بر تمامیت طبیعت

برای تبیین چگونگی ارتباط طبیعت و معماری لازم است با روشن شدن مفهوم طبیعت به واکاوی معماری نیز پرداخته شود. تا به امروز برای معماری تعاریف متعددی ارائه شده که هر کدام به جنبه خاصی از آن می پردازد. به طور کلی معماری به مجموعه ای از روابط بین "انسان" و "فضا" تعریف می شود و به زبانی دیگر معماری حفظ کننده، کنترل کننده و یا خلق کننده رابطه میان آن عوامل است و کیفیت ارتباط محیط - انسان - فضا می تواند معماری های مختلفی را شکل دهد. جستجوی ارتباط واقعی و اصیل میان معماری و طبیعت به وارد کردن و بررسی مفهوم طبیعت در بطن ارتباط دو به دوی این سه عامل نیازمند است و از طرفی دیگر برای درک و بررسی بهتر مفاهیم طبیعت در این روابط لازم است تا آن ها را در حوزه معماری نمایش و تحولات معنایی شان را مورد توجه قرار داد. حقیقت و سرمنشا مفهومی درونی و مسلط بر امور را شامل می شود که در حوزه معماری به محتوا؛ و یا ذات و سرشت را، که در سطحی پایین تر به امور متفاوتی اشاره دارد به فرم و به همین ترتیب مفهوم جهان قابل ادراک را به ماده می توان تفسیر کرد. با این تفاسیر و با تدوین نگاهی نو و متفاوت به مفهوم و اصل طبیعت و نیز با تحقیق در مفهوم معماری پایدار و زیر شاخه های آن تفکری نو در معماری همساز با طبیعت با نام "معماری مبتنی بر تمامیت طبیعت" معرفی می گردد به

طوری که در این نوع معماری، "طبیعت به معنای واقعی کلمه تحقق می یابد، آن چنان که اثر معماری مدلول آن است و به همین ترتیب اثر خلق شده نگاهی همه جانبه و در تمام سطوح به اصل طبیعت و تاثیرات آن دارد" (فلاح و شهیدی 1389).
طبیعت و معماری جدایی ناپذیرند: هنر معماری دارای منابع و وسیله های پایان ناپذیری است که مستقیماً از طبیعت و واکنش های توصیف ناپذیر احساسات بشری نشأت می گیرند (آنتونیادس، 1391: 420: 2). طبیعت و معماری در برابر هم نیستند، بلکه با ادغام با هم، یکدیگر را تکمیل می کنند (بورگ کورت، 1390: 152). ... معماری زمینه گرا بر زمین مداری و پیوند محیط با فضا تاکید دارد و با درک پیام بستر خود شکل می گیرد و در واقع پیامی را به عینیت می رساند و طراحی می کند که بستر معماری به او داده است، در نتیجه، ساختمان جزئی کوچک از طبیعت پیرامونی خود خواهد بود. در صورت تبدیل معماری به انعکاسی از زمینه، افزایش توجه به محیط پیرامونی بنا نیز طبیعی است (مهدوی نژاد، بمانیان و ملایی 1390).

سیر تحول ارتباط معماری و طبیعت

با توجه به مفاهیم بیان شده، ارتباط میان طبیعت و معماری در سه دوره قبل از مدرن، مدرن و پس از مدرن قابل بررسی است، در دوره قبل از مدرن توجه بیشتر به منشا پیدایش جهان بود و از این رو طبیعت به معنی سر منشا و فطرت به وسیله معماری بیان می شد. در دوره مدرن دیدگاه های بشری دگرگون شد و باعث به وقوع پیوستن انقلاب صنعتی و پیشرفت زیاد علوم و فنون گردید. خرد گرایی و انسان مداری از ویژگی های این دوره است که انسان را عامل و فاعل دانسته و وی را از کیهان و خدا جدا می کند. در چنین زمانی طبیعت تنها در معنای کل موجودات و به عنوان منبع پایان ناپذیر مواد خام توسعه صنعت شناخته شد. معماری در این دوره به امور کمی انسان و استانداردهای فیزیکی زندگی وی تقلیل یافت و بر خلاف معماری کهن که معماری هدایتگر و منطبق بر اهداف فلسفی انسان بود تنها به نیازهای آدمی منطبق شد و به جنبه های هدایت و پرورش آن توجه نکرد و زیبایی را در پاسخ گویی کامل به نیازهای این جهانی انسان دید. اما چندی نگذشت که بحران محیط زیست، استثمار انسان و بی هویتی، جامعه مدرن را فرا گرفت. معماری این دوره را می توان "معماری مسلط بر طبیعت" نامید زیرا طبیعت همه امور در انحصار کامل تفکر انسان بود (فلاح و شهیدی 1389).

در دوره پس از مدرن نقاط تکنولوژی و طبیعت ظاهر می شود تا بحران های حاصل از تفکر مدرن را بهبود بخشد. معماری های- تک که محصول دوره مدرن است در این زمان برای حفظ اکوسیستم های طبیعی به اکو- تک و ارگانی- تک توسعه یافت. در این دوره طبیعت، نیروهای طبیعی، اکوسیستم و نوع رابطه موجود زنده با محیط زیست مورد توجه قرار گرفت و معماری زمان نیز از این تفکر تاثیر پذیرفت. در این دوره مفهوم پایداری متولد و در محافل علمی دنیا توسعه یافت. معماری این دوره را می توان "معماری همراه با طبیعت" نامید زیرا به ذات امور توجه و از عناصر و نیروهای طبیعی به درستی در جای خود استفاده می کند (فلاح و شهیدی 1389).

نتیجه گیری

از بین رفتن رابطه ی بین انسان و طبیعت تاثیر بسیار زیادی بر هماهنگی و رابطه ی بین معماری و طبیعت نهاده است. انسان بدون بهره گیری و استفاده از منابع طبیعی امکان حیات و زندگی نخواهد داشت. نیاز انسان به طبیعت و عناصر طبیعی امری کاملاً مشخص شده و محسوس است، که با توجه به معضلاتی که در قرن اخیر، در اثر بهره گیری بی رویه از طبیعت و محیط توسط انسان به وجود آمده است، برای همه انسان ها کاملاً ملموس می باشد. در طول تاریخ رابطه ی بین انسان و طبیعت بر اساس درک و فهم آدمی متفاوت بوده است. در مجموع می توان بیان نمود در جوامع ابتدایی انسان رابطه ی تنگاتنگی با طبیعت برقرار نموده بود سپس سعی در متعادل کردن این رابطه داشته که این دوره تا ظهور انقلاب صنعتی ادامه پیدا کرده است. در دوره ی انقلاب صنعتی تفکر انسان به بهره برداری حداکثری از طبیعت سوق یافت که این امر باعث بروز آسیب به طبیعت و در نتیجه اصل وجودی خویش شد. در دوره ی اخیر شاهد این هستیم که انسان به این نتیجه رسیده که تخریب طبیعت نتیجه ای جز از بین بردن حیات خویش نخواهد داشت، در این دوره شاهد اصلاحاتی در برخورد با طبیعت می باشیم که نتیجه آن به بهبود رابطه ی از هم گسیخته ی بین انسان و طبیعت و به تبع آن معماری خواهد انجامید.

مراجع :

- نقی زاده، محمد. (1384). جایگاه طبیعت و محیط زیست در فرهنگ و شهرهای ایرانی. تهران: دانشگاه آزاد اسلامی- واحد علوم تحقیقات.
- امین زاده، بهناز. (1377). جهانبینی دینی و محیط زیست در آمدی بر نگرش اسلام به طبیعت. محیط شناسی. شماره 30.
- نور محمدی، سوسن. (1388). درک سرشت فضای معماری با تأمل در تشابه فضا در سکونتگاه های بومی همراه با تجزیه و تحلیل رویکردهای معماری مبتنی بر سرشت انسانی. پایان نامه دکتری معماری. دانشکده معماری. پردیس هنر های زیبا. دانشگاه تهران.
- مرتضوی، شهرناز. (1380). روان شناسی محیط و کاربرد آن. تهران: دانشگاه شهید بهشتی، مرکز چاپ و انتشارات.
- محلاتی، صلاح الدین. (1376). بررسی بحران های زیست محیطی از زاویه ای دیگر: آشتی انسان با طبیعت راه چیرگی بر بحران های معاصر. محیط شناسی. دوره 19. شماره 19.
- یورگ کورت، گروتر. (1390). زیبایی شناسی در معماری. ترجمه ی جهانشاه پاکزاد و عبدالرضا همایون. تهران: دانشگاه شهید بهشتی، مرکز چاپ و انتشارات.
- مک اندرو، فرانسیس تی. (1387). روان شناسی محیطی. ترجمه ی غلامرضا محمودی. تهران: زرباف اصل.
- لاوسون، برایان. (1391). زبان فضا. ترجمه ی علیرضا عینی فر، فواد کریمیان. تهران: دانشگاه تهران. موسسه ی انتشارات.
- گلپور فرد، نازنین. (1388). انسان طبیعت معماری. تهران: طحان: هله.
- اختیاری، مریم. (1390). کیفیت تجلی همه جانبه خواست و نیاز انسان در معماری. پایان نامه دکتری تخصصی معماری. دانشکده معماری. پردیس هنر های زیبا. دانشگاه تهران.
- مطلبی، قاسم. (1380). روان شناسی محیطی دانشی نو در خدمت معماری و طراحی شهری. هنرهای زیبا. شماره 10.

- جمالپور، بهرام. (1354). فلسفه مقام طبیعت در جوامع بشری. محیط شناسی. شماره 3.
 - لنگ، جان. (1388). آفرینش نظریه معماری؛ نقش علوم رفتاری در طراحی محیط. ترجمه ی علیرضا عینی فر. تهران: دانشگاه تهران، موسسه انتشارات.
 - وایت، ادوارد. (1385). مفاهیم پایه در معماری. ترجمه ی محمد احمدی نژاد. اصفهان: نشر خاک.
 - محمودی نژاد، هادی. (1388). معماری زیست مبنا. تهران: هله: طحان.
 - محمد صادق فلاح، صمد شهیدی. (1389). تحولات مفهوم طبیعت و نقش آن در شکل گیری فضای معماری. نشریه هنرهای زیبا. شماره 42.
 - مددپور، محمد. (1377). حکمت معنوی و ساحت هنر: تاملاتی در زمینه سیر هنر در ادوار تاریخی. تهران: حوزه ی هنری.
 - نورمحمدی، سوسن. (1388). ضرورت درک سرشت فضای معماری با استناد به رویکردهای معاصر مبتنی بر طبیعت. نشریه ی هنرهای زیبا. شماره 37.
 - شولتز، کریستین نوربرگ. (1388). روح مکان: به سوی پدیدار شناسی معماری. ترجمه ی محمدرضا شیرازی. تهران: رخ دادنو.
 - آنتونیادس، آنتونی سی. (1391). بوطیقای معماری (آفرینش در معماری) راهبردهای محسوس به سوی خلاقیت معماری. ترجمه ی احمد رضا آی. تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما).
 - مهدوی نژاد، محمد جواد، محمد رضا بمانیان و معصومه ملایی. (1390). فرایند طراحی زمینه گرا- تجربه معماری 1388-89. نقش جهان. شماره 1.
- Rapoport, A. (1977). Human Aspect of Urban Form. New york: Pergamon.